

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال چهارم، شماره ۱۲، بهار ۱۳۹۹
صفحات: ۱۴۲-۱۲۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۰۶؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۱۲/۲۱

واکاوی عوامل گسترش طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی دوم و تاثیر آن بر شکل گیری انقلاب اسلامی ایران

دکتر مهدی فدایی مهربانی* / دکتر سعید جهانگیری**

چکیده

مفهوم طبقه متوسط جدید در ایران حاصل ارتباط با غرب یعنی طبقه متوسط حاصل نوسازی و مدرنیزاسیون پیدایش این طبقه در عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی تا بدان اندازه است که بیشتر اندیشمندان در زمینه های گوناگون آن را زمینه ساز شکل گیری جوامع نو و یکی از عناصر و پیش نیازهای بنیادی جامع دموکراتیک می دانند در مجموع طبقه متوسط جدید با محوریت روشنفکری شکل گرفته است، چون گفتمان روشنفکران، گفتمان دموکراسی است. بدون شک تحقق دموکراسی، از ویژگی های اصلی طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی دوم بوده است. از سوی دیگر ساختار نئوپاتریمونیال حکومتی به دلیل تعارض با توسعه سیاسی، واجد مشخصه هایی بوده که تلاش های مزبور را نه تنها با چالش، بلکه ناکام ساخته است و ما در این پژوهش به دنبال این پاسخ به این پرسش هستیم که طبقه متوسط جدید چه نقشی در توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم داشته است؟ و بر اساس این فرضیه پی گیری شده است که خطاهای راهبردی محمدرضا پهلوی در رشد کمی طبقه متوسط جدید و عدم پاسخگویی به تقاضای کیفی و اساسی آنان و ائتلاف طبقه متوسط جدید با سنتی منجر به تزلزل در توسعه سیاسی شد و روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی می باشد.

کلیدواژه ها

طبقه متوسط قدیم، طبقه متوسط جدید، گفتمان روشنفکری، انقلاب اسلامی، توسعه سیاسی.

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
fadaeimehrabani@ut.ac.ir

** دکتری علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

هریک از پژوهشگران علوم اجتماعی از دید خود و با دقت فراوان تحولات این طبقه را رصد میکنند. زیرا تجربه نشان میدهد که رشد و گسترش این طبقه میتواند منشأ ایجاد تحولات سیاسی - اجتماعی شود. پژوهشگرانی چون اریک اولین رایت، گیدنز، بوردیو و... با شناسایی معیارهای دیگری علاوه بر معیار میزان درآمد، سطح تحصیلات، عقلگرایی، اشتیاق به مشارکت در امور سیاسی - اجتماعی و توجه به حقوق و آزادیهای فردی، اعضای این طبقه را از پیش آهنگان حرکت جوامع به سوی مردمسالاری میدانند.

با توجه به مطالب ذکرشده، پژوهش حاضر تحلیلی میان رشته‌ای، میکوشد تا تأثیر طبقه متوسط جدید (به عنوان متغیر مستقل) بر توسعه سیاسی دوره پهلوی دوم (به عنوان متغیر وابسته) را تبیین نماید. سیاست‌های فرهنگی - مذهبی دوران پهلوی عموماً از دو منبع تجدید و نوسازی غربی و عرفی کردن جامعه الهام می‌گرفت. از این رو محمد رضا شاه با بهره‌گیری از سبک و شیوه غربی، به دنبال ایجاد هویتی جدید در عرصه‌های فرهنگی - مذهبی - با کوتاه کردن دست افراد متدین، همراه توجه زیاد به دوران ایران باستان - بود به گونه‌ای که جایی برای مذهب و سنت اسلامی جامعه وجود نداشت. محمدرضا شاه با اعتقادی راسخ برای جدایی دین از سیاست، بر مسائلی تأکید داشت که رهبری مقتدرانه کشور را یک ضرورت می‌شمرد و برای استقرار این حکومت باثبات، چاره‌ای جز برقراری نظم و قانون و ازمیان بردن هویت مذهبی جامعه متصور نبود. این امر با تلاش در ترویج فرهنگ باستانی ایران و گسترش سبک و شیوه فرهنگ غربی با رویکردی متفاوت اجرا می‌شد. تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری شمسی به شاهنشاهی، تکریم و بزرگداشت فرهنگ باستانی و افتخار به پادشاهان ایران باستان، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در تخت جمشید و جشن‌های تاج‌گذاری و برنامه‌های فرهنگی چون جشن هنر شیراز از نمونه‌های سیاست‌های فرهنگی غیردینی محمدرضا شاه بود که مخالفت شدید نیروهای مذهبی و همراهی مردمی را در پی داشت. در این مقاله، اجرای برنامه‌های مدرنیزاسیون و چالش‌های به وجود آمده فرهنگی-مذهبی در دو دهه پایانی عصر پهلوی دوم بررسی می‌گردد.

بیان مساله

واژه (طبقه متوسط) را اولین بار شخصی بنام توماس گیسبورن در سال ۱۷۸۵ به کار برد. در همان ایام بود که علم اقتصاد و سرمایه داری نیز در حال شکل گیری بود. گیسبورن، طبقه متوسط را در میانه زمین داران و اشراف از یک سو و کشاورزان و کارگران را از سوی دیگر تعریف کرد که شامل مالکان و کار آفرینان میشد. شایان ذکر است که طبقه بورژوا از لحاظ تاریخی، طبقه متوسط خوانده شده است.

آنها در آخرین دوره فئودالیسم در اروپا طبقه یا گروه های مابین اشراف زمیندار و رعایا را شامل میشدند که گسترش وسیعی یافته بودند. این طبقه در ابتدا، پیشه وران و کسانی که سرمایه اندوخته و به داد و ستد می پرداختند را شامل میشد و سپس افرادی را که در صنایع سرمایه گذاری کردند، بانکداران و صاحبان سرمایه های بانکی نیز در این طبقه قرار گرفتند. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۱۳)

بعد از اینکه بورژوازی نظام فئودالیسم را برانداخت و تبدیل به قدرت سیاسی برتر شد، به طبقه حاکم استحاله یافت و از صورت طبقه متوسط خارج شد. در نظام سرمایه داری، بین طبقات سرمایه دار و کارگر، دو گروه نسبتاً وسیع اجتماعی قرار دارد: در گروه اول، بازرگانان و سوداگران صنعتی کوچک، مغازه داران، صاحبان بنگاههای اقتصادی کوچک، تولید کنندگان مستقل و در گروه دوم، تحصیلکرده‌ها، مهندسان، پزشکان، حقوقدانان، استادان دانشگاه، دانشمندان، دبیران، آموزگاران، تکنسین ها، دانشجویان، کارمندان و حقوق بگیران قرار دارند. این گروهها با عنوانهای طبقات متوسط و طبقه خرده بورژوازی معرفی شده‌اند. در تحلیلهای امروزی، گروه اول طبقه متوسط قدیم و گروه دوم، طبقه متوسط جدید، خوانده شده اند. در عین حال، یک طبقه جدید دیگر پدید آمده است که به کار تولید و توزیع دانش و اطلاعات نمادین مشغول هستند و بعضی از محققین، از این طبقه جدید با عنوان (طبقه اطلاعاتی) یاد میکنند. (حاجی حیدری - ۱۳۸۳) بندورا می گوید: افراد طبقه متوسط، کنشگران اصلی جنبشهای نوین اجتماعی - از جنبش طرفداران صلح و فمینیسم گرفته تا جنبش طرفداران محیط زیست - هستند، طبقه متوسط هرچند ضرورتاً سازمان یافته تر از فقرا و حاشیه نشینان نیست، اما منابع مهمی دارد که عبارتند از:

۱- مهارتهای سیاسی، فرهنگی، آموزش، موقعیتهائی در دستگاه و تشکیلات دولتی و یا در بخشهای اصلی دنیای حرفه ای.

۲- این طبقه (متوسط) توده منتقدی در جامعه بوجود می آورد.

۳- طبقه متوسط از متخصصین، مدیران و توجه رسانه ها برخوردار است.

۴- مهمتر اینکه، افراد طبقه متوسط، در جامعه خود احساس مالکیت از خود نشان میدهند. افراد متعلق به این طبقه در تثبیت هنجارها، ارزش ها و آداب و رسوم مشارکت میکنند تا جامعه دلخواهشان را بسازند. البته افراد طبقه متوسط مختلف هستند، عده ای مترقی و محافظه کارند و عده ای به لحاظ سیاسی فعال و عده ای نیز بی تفاوت هستند. (بوندرو، ۱۹۹۹: ۱)

در دوره بعد از انقلاب، هرچند برخی اطلاعات کمی و آماري (مانند تحقیقات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) در زمینه طبقات متوسط در ایران بدست آمده و تحلیلهای کلی و پراکنده ای نیز در حد روزنامه ها و برخی مجلات ارائه شده است، اما واقعیت اینست که ما در ایران از طرفی با پیدایش و رشد طبقات متوسط جدید با یک ساخت کلان اجتماعی نوینی سرو کار داریم که متفاوت از دوره های گذشته است و وجود این طبقه جدید، نتایج، پیامدها و مسائل بسیاری را در جامعه دامن میزند و از طرفی با خلاء تئوریک و تحقیقاتی در این زمینه مواجهیم. بنابر این سوال اصلی مقاله اینست که برای شناسائی طبقه متوسط از چه معیارهایی میتوان استفاده کرد و وضعیت و جایگاه طبقه متوسط در کشور ما چگونه است؟

آیا طبقه متوسط برای خود واجد (سیاست) و آگاهی ((طبقاتی)) خاصی است که با سیاست و آگاهی (طبقه کارگر) یا (طبقه سرمایه دار) متفاوت و بیگانه است و با چنین وضعیتی در مورد طبقه متوسط وجود ندارد؟

مبانی نظری:

در تحلیل طبقه در حالی که مارکس تقریباً تأکیدی انحصاری بر عوامل اقتصادی بعنوان عامل تعیین کننده طبقه اجتماعی دارد، وبر، بیان میدارد که به علایق اقتصادی باید بعنوان موردی خاص از مقوله بزرگ ارزشها نگریسته شود.

مقوله ای که شامل موارد زیادی میشود که نه صرفاً اقتصادی اند و نه در راستای منافع قابل ارزیابی اند.

برای (وبر) مدل مارکسیستی اگرچه بعنوان منبعی برای فرضیات مفید است، اما در این مدل، پیچیدگی قشربندی بیش از حد ساده میشود. وبر، بدین ترتیب می کوشد تا میان منافع

مختلف، تفکیک سلسله مراتبی، تمایز ایجاد کند. برای او، طبقه و منزلت دو مجموعه مهم سلسله مراتب هستند.

هر چند، وبر، در توضیحاتش پیرامون مفاهیم طبقه، منزلت و قدرت به روابط میان آنها یا جایگاه هر یک در رابطه با دیگری نیز پرداخته است، اما از آنجا که در این نوشتار، بسط مفهوم طبقه متوسط مورد نظر ماست، به اختصار به شرح مفهوم طبقه و طبقه متوسط در نظریه وبر میپردازیم:

وبر، طبقه را بعنوان گروهی از مردم تعریف کرده که فرصتهای زندگی مشابهی دارند. فرصتهایی که بوسیله قدرتشان برای فروختن کالاها و مهارتها در جهت کسب درآمد، تعیین میشود. دارایی یک ملاک تعیین طبقه است.

اگر چه این موقعیت باید مولد عکس‌العملهای مشابه باشد، به این معنا که در موقعیت طبقاتی یکسان، افراد باید رفتار و وجه نظرانی مشابه را بدون داشتن احساسی از آگاهی طبقاتی، از خود نشان دهند. (لیپست، ۱۳۸۱: ۴۲-۴۱) وبر، همچون مارکس به شرایطی که بر اساس آن شرایط آگاهی طبقاتی، پدیدار میشود، علاقه داشت. اما برای او، شکلی یگانه از آگاهی طبقاتی مطرح نبود.

آنچه باعث میشود تا گروههایی آگاهی از منافع مشترک خود در مقابل منافع دیگر گروهها بدست آورند، یک مسئله تجربی خاص است که به اهمیت گروهها در زمانها و مکانهای مختلف وابسته است.

رشد طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی دوم

اگر در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و به‌ویژه در ایالات متحده طبقه‌ی متوسط جدید حامل دیدگاهی محافظه‌کارانه در قبال تغییرات اجتماعی و از عوامل «ثبات‌بخش» به نظم سیاسی جوامع سرمایه‌داری بوده، از سازمان‌یابی دوری می‌کرد و از حرکت‌های رادیکال سیاسی‌گریزان بود، در ایران معاصر ترقی‌خواهی و حتی رادیکالیسم‌سیاسی در بسیاری از مقاطع بر این طبقه چیرگی یافت. خواسته‌های نظام‌اداری جدید، ارتش متمرکز، دادگستری، سوادآموزی و دسترسی به علوم جدید در کشور از جمله مطالبات برخاسته از انقلاب مشروطه بود. در آن زمان، این خواسته‌ها در سرتاسر ذهنیت کنشگران سیاسی ترقی‌خواه در جامعه چیرگی داشت. وقتی رضاشاه قدرت متمرکز خود را بر کشور اعمال کرد، چنان‌که «ضدانقلاب غالب برخی وظایف

انقلاب مغلوب را انجام می‌دهد» بسیاری از مطالبات موردنظر انقلاب مشروطه را محقق کرد؛ البته در چارچوب نوع مدرنیزاسیونی که رضاشاه دنبال می‌کرد و «تجدد آمرانه» ای که در آن مقطع حاکمیت داشت.

در دوران پهلوی دولت و تشکیلات اداری گسترده‌ای به وجود آمد و استخدام مدیران دولتی و کارمندان، معلمان، استادان دانشگاه و... گسترش یافت و حتی تا روستاها کشیده شد. این یک عامل اصلی تشکیل طبقه متوسط جدید بود. در دوران پهلوی اول و دوم تشکیلات قضایی از دست روحانیون خارج شده، وکلا و قضات همگی گسترش قانونی و اداری یافتند. احداث مدارس، دانشگاهها، بیمارستانها و... در دوران پهلوی گسترش یافت. در اواخر دوران حکومت پهلوی سرمایه‌گذاری صنعتی رواج فراوانی یافت و طبقه کارگر هم گسترش بیشتری یافت. به طور خلاصه می‌توان گفت زمینه‌های انقلاب مشروطه در دوران قبل از انقلاب مشروطه و با فرستادن دانشجویان به خارج و تربیت متخصصان در رشته‌های متفاوت، ایجاد مدارس جدید، گسترش سپاه دانش در اقصی نقاط روستایی کشور و چاپ تیراژ بالای روزنامه‌ها (مثل صور اسرافیل، جبرئیل و...) ترجمه کتب خارجی و همگام با این روند جان گرفتن طبقه متوسط سنتی یعنی بازاریان که پیشرو در تحولات تاریخی ایران بوده‌اند و روحانیون که از دوران قاجار توانستند هم مبانی نظری حکومتی و هم تشکیلات گسترده حوزوی را به وجود بیاورند رقم خورد.

نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که طبقه متوسط جدید بیش از آنکه متکی به قدرت و ثروت باشد بیشتر متکی به منزلت و حیثیت اجتماعی است، یعنی طبقه متوسط جدید با رشد آموزش علم، سواد و آگاهی توانسته با دستیابی به تولیدات فکری، منزلت اجتماعی مهمی را به دست آورد. طبقه متوسط جدید اکنون از نظر اقتصادی در حد طبقات پایین قرار دارد و از نظر قدرت، بیرون از حکومت سیاسی است.

سیاست تقویت طبقه متوسط جدید و تضعیف طبقه متوسط سنتی در دوره پهلوی دوم نیز ادامه یافت و بر کمیت و کیفیت آن افزوده شد. طبق آمار موجود، تعداد افراد فعال این طبقه تا یک سال قبل از انقلاب اسلامی حدود ۱/۸ میلیون نفر کار بود. (عیوضی، ۱۳۸۰: ۳۲۲)

ظهور طبقه متوسط جدید پیامدهای ناشی از در پهلوی دوم:

۱- پیامد اجتماعی^۱:

اهمیت طبقه متوسط در عرصه های گوناگون اجتماعی و سیاسی تا بدان اندازه است که بیشتر اندیشمندان آن را زمینه ساز شکل گیری جوامع نو و یکی از عناصر و پیش نیازهای بنیادی جامعه دموکراتیک می دانند. از این رو وابستگان به طبقه متوسط جدید، طلای هداران دموکراسی و پیشگامان توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع شناخته شده اند (مسعودنیا، ۱۳۹۰: ۶۰).

یکی از شاخص های طبقه متوسط جدید، داشتن تحصیلات است. ارتقای سطح سواد و گسترش کمی و کیفی نظام آموزش عالی به تدریج آثار و پیامدهایی خواهد داشت؛ زیرا نیازهای فرد تحصیل کرده با فردی بیسواد یا کم سواد کاملاً متفاوت است. تغییر ذائقه افراد باسواد در جامعه ای در حال تحول، نوع برداشت از مسائل سیاسی و اجتماعی و ... را دستخوش تغییر می کند و فرد قائل به حقوق شهروندی بیشتری خواهد شد. افراد باسواد ضمن آنکه استقلال بیشتری دارند، از حس مشارکت جویی زیادتری در مسائل پیرامونی خود برخوردارند. ارتقای تحصیلات، سطح آگاهی فرد را افزایش می دهد، توقعات و انتظارات وی را بالا می برد و قدرت مقایسه و احساس تأثیرگذاری روی مسائل جامعه را در فرد به وجود می آورد.

علاوه بر این، گسترش فارغ التحصیلان دانشگاهی از این نظر اهمیت دارد که هرچه تعداد دانشجویان در جامعه ای بیشتر باشد، جریان روشن فکر (روشنفکران و استادان دانشگاهی) نقش مؤثرتری در تغییر و تحولات سیاسی جامعه بر عهده خواهد داشت و به گفته هانتینگتون: دانشجویان بیشتر از دیگران با جهان مدرن و پیشرفت هایش آشنایی دارند. در ذهن آنها همواره دو شکاف وجود دارد: یکی شکاف میان اصل نوین شدگی و تحقق آن در جامعه (شکاف میان آرمان های اعلام شده توسط دولت با واقعیت ها و عمل دولت در جامعه) و دیگری، شکاف میان مقایسه وضعیت کشور خود با کشورهای پیشرفته. به اعتقاد وی، دانشجویان و روشنفکران جامعه با مشاهده تفاوت عمیق میان جامعه خود با جوامع غربی، از جامعه خود شرمسار و بیگانه می شوند و پیوسته در آرزوی بازسازی کامل و جای گرفتن در صف ملت های پیشرفته می سوزند. این قشر از خانواده، هنجارها و الگوهای رفتار سنتی جدا می افتند و به معیارها و اصول انتزاعی

¹ Social consequences

نویین شدگی (مدرنیزه شدن) سرسپرده می شوند (هانتینگتون، ۱۳۶۹: ۱۳۶). مجموعه عوامل یاد شده، فاصله و شکافی میان ارزش ها و باورهای نظام سیاسی موجود و برخی ارزش ها و باورهای بسیاری از دانشجویان ایجاد کرده است. همان طور که گفته شد، گسترش دیوان سالاری و بوروکراسی به ظهور طبقه متوسط جدید کمک کرد. دیوان سالاری و بوروکراسی طبعاً نیروی انسانی متناسب با خود را تولید خواهد کرد. گسترش روزافزون نهادهای اداری جدید از دو جهت قابل مطالعه است: نخست بدین لحاظ که این نهادها با ویرانی نهادهای سنتی یا دستکم کم اثر کردن آنها مجال گسترش می یافتند و این خود جامعه سنتی ایران را در شوکی تاریخی فرو می برد. گسترش شهرنشینی یکی دیگر از عواملی است که به توسعه و تثبیت طبقه متوسط جدید یاری رسانده است اعضای این طبقه بیشتر در شهرها به خصوص در شهرهای بزرگ ساکن هستند و شهرنشینی یکی از ویژگی های آنهاست؛ از این رو، برخی از محققین نام «طبقه متوسط شهرنشینی» را بر آنها نهاده اند. این دگرگونی عظیم نیز مانند تحول جمعیتی، بحران ساز است و جوامعی که چنین سیری را طی کرده اند، با تبعات جدی سیاسی و فرهنگی از جمله توزیع بی عدالتی، توسعه حاشیه ها و حاشیه نشینی شهری، گسترش آسیب ها، ناهمگونی فزاینده و گسترش انواع بحران های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مواجه بوده اند. آشکار است که شهرنشینی، عواقب و آثار خاص خود را دارد و مطالباتی را ایجاد می کند که نظام سیاسی را ملزم به پاسخگویی به آنها و تغییر در رفتار خود با مردم می سازد. در دوران پهلوی دوم به بعد، به دلایلی همچون مهاجرت های درونی، افزایش جمعیت در دهه اول انقلاب و گسیل امکانات مختلف به سوی شهرها، بر جمعیت شهری کشور افزوده شد؛ یکی از ویژگی های طبقه متوسط شهرنشین متأثر شدن از مصرف گرایی و سبک زندگی ناشی از آن است؛ از این رو در شرایطی که در جامعه ارزش های مادی هر روز پر رنگ تر می شود، قشرهای مختلف این طبقه خواستار رفاه بیشتر، برخورداری از امکانات مختلف مادی، رفاهی و تفریحی و ارتقای سطح استانداردهای زندگی خود هستند. نظام سیاسی در مقام پاسخگویی به این نیاز اجتماعی، در وضعیتی تناقض دوگانه پارادوکسیکال^۱ قرار گرفته است. از سویی ناگزیر به پاسخگویی به نیاز شهروندان است و از سوی دیگر با توسعه امکانات مادی و رفاهی (مانند سینماها، رستوران ها

¹ Paradoxical

... جهت گیری های مربوط به ارزش های فردگرایانه و لذت گرایانه نیز گسترش می یابد (فاضلی، ۱۳۸۹: ۲۱۷)

طبقه متوسط جدید و توسعه سیاسی در دوران پهلوی دوم

تجربه اندک ایران در فعالیت های حزبی بعد از انقلاب مشروطیت، ضعف نسبی گروه های برگزیده سیاسی و وجود عوامل نیرومندی که سیر تاریخ سیاسی ایران را به سوی ساخت قدرت مطلقه سوق می داد، راه توسعه ایران را تغییر دادند. تحکیم ساخت قدرت مطلقه، مانع تکوین احزاب به عنوان مجاری مشارکت و رقابت سیاسی گردید. ساخت قدرت مطلقه نه تنها مبتنی بر روابط قدرت شخصی است بلکه موجب نهادزدایی از سیاست و گسترش روابط شخصی و غیررسمی شدن فرآیندهای سیاسی نیز می گردد. سیاست حکومت بیشتر معطوف به جذب و حل نیروهای سیاسی بود و نه پذیرش و پرورش آنها. تمامی این موارد باعث شده که موانع زیادی در مقابل توسعه سیاسی قرار بگیرد. انباشت قدرت سیاسی در ایران و تمرکز منابع اجبار در دست حکومت، زمینه مناسبی برای اعاده سیاست غیررسمی مبتنی بر «دوره ها» و گروه های پنهان و غیرپنهان به وجود آورد. به گفته شاه: «اصلاحات ارضی، آزادی زنان و سهمیم شدن کارگران در سود کارخانه ها تنها مقدمه بودند، هدف ما برقراری حکومت مردم به وسیله مردم و دستیابی به دموکراسی قانونی بود» (نقل از: نظری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۳۹)

این چنین بود که در عصر پهلوی دوم، شرایط اجتماعی-سیاسی دولت در تحولات ساختاری آن تأثیر بسزایی داشت. شرایط ساختاری نئوپاتریمونیالیستی (پدر شاهی نوین) رژیم محمدرضا شاه باعث شد تا از سازمان دهی و مشارکت گروه ها و طبقات اجتماعی در فعالیت های سیاسی جلوگیری به عمل آید و طبقات اجتماعی به گونه ای خودجوش و تحت تأثیر شرایط اجتماعی تکامل یابند. مشارکت اعضایی که می بایست از طریق نهادهای مدنی انجام پذیرد، عملاً ناممکن بود و همه گروه های اجتماعی، تحت کنترل و اعمال نظارت حکومت قرار داشتند. در دوران محمدرضا شاه، دو عامل عمده، روند شکل گیری طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود داشت: اول، تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی تنافی داشت و دوم، شرایط خاص بین المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه نوسازی که موجب برانگیختگی احساس مشارکت جمعی طبقه متوسط جدید گردید. شرایط دوگانه سیاسی - اجتماعی در فرآیند طبقه سازی، رژیم را با معضلات خاصی مواجه ساخت و عملاً حکومت را وادار

نمود تا در برخورد با طبقات اجتماعی، سیاست دوگانه‌ای اتخاذ کند و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام نماید. پس از کودتای ۲۸ مرداد که آخرین امیدهای طبقه متوسط جهت تقلیل استبداد از بین رفت و دولت با چهره سرکوب‌گرانه‌تری مجدداً به قدرت بازگشت، شمار زیادی از نویسندگان، شاعران، استادان، وکلا، پزشکان، مهندسان و دانشجویان به مخالفت با رژیم پرداختند. از این دوره سرشت روابط دولت با طبقات اجتماعی دگرگون شد. طبقه متوسط به علت دسترسی به آموزش‌های غربی، چه در ایران و چه در خارج از کشور، قویاً جذب مفاهیم سیاسی غرب از قبیل: دموکراسی، آزادی و ناسیونالیسم، و هواخواه اصلاحات ریشه‌ای سیاسی، اقتصادی و بعضاً طرفدار جنگ مسلحانه و اقدامات براندازانه شد و طبقه متوسط سنتی (روحانیون و بازاریان و تجار قدیمی) نیز پس از سال‌ها سکوت و انزوا به رهبری امام خمینی به تدریج، پروسه اصلاحات تا انقلاب را سپری کرد و به یاری طبقه متوسط جدید، رژیم پهلوی را سرنگون نمود. بدین‌سان انقلاب ۱۹۷۹ به دست توده انبوه حقوق‌بگیران، تکنوکرات‌ها و روشن‌فکران صورت گرفت. تصادفی نیست که قلب انقلاب اسلامی، مسجد شاه در جوار بازار تهران نبود؛ بلکه دانشگاه تهران بود که در خیابانی واقع شده بود که نام رضاشاه بسیار ضد‌مذهبی و متجدد را داشت. (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۴۲)

این در حالی بود که، با شروع اندیشه مدرنیسم در ایران، طبقه متوسط جدید به‌ویژه روشن‌فکران، فرصت‌های مناسبی برای مشارکت به دست آوردند. پس از سقوط رضاشاه، اتحادیه کارگران ایران شکل گرفت، احزاب سیاسی جدید به‌وجود آمد و مجلس که در گذشته حامی حکومت محسوب می‌شد، به‌طور مؤثری صاحب نفوذ گشت و روشن‌فکران و تحصیل‌کرده‌ها به شکل مناسبی در عرصه اجتماعی حاضر شدند. تعداد روزنامه‌های منتشره نیز که در گذشته تنها ۹۸ عدد بود به ۵۲۷ عدد افزایش یافت.

نخبگان برجسته طبقه متوسط جدید در دوران پهلوی دوم را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد؛ گروه اول نخبگانی بودند که در درون سازمان سیاسی نقش داشته و با دولت همکاری می‌کردند اما با نخبگان دیگر نظام سر مخالفت داشتند و گاهی این مقابله به تعارض با شخص شاه منجر می‌شد. گروه دوم در نظام سیاسی هیچ نقشی نداشته و معمولاً نه تنها با اساس سلطنت شاه مخالفت می‌کردند بلکه با نخبگان سیاسی نیز تعارض داشتند و دلیل مخالفت این گروه روند غیردمکراتیک نوسازی در ایران بود. یک تقسیم‌بندی دیگر، طبقه متوسط جدید را به دو بخش متفاوت با ماهیت‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی اجتماعی تقسیم می‌نماید. بخش اعظم

آنرا کارکنان دولت و یا حقوق‌بگیران تشکیل می‌دادند که همراه با کارکنان بخش خصوصی، محور اساسی طبقه متوسط جدید به‌شمار می‌رفتند. آنها خواستار دگرگونی‌های بنیادی سیاسی - اجتماعی بودند. بخش دیگر شامل اقلیتی از افراد می‌شد که منابع مختلفی از درآمد را در اختیار داشتند و موقعیت‌های مهمی در سازمان‌ها و دستگاه‌های اداری کشور اشغال می‌کردند و با شبکه نخبگان سیاسی مناسبات چندجانبه برقرار می‌کردند. این بخش می‌توانست به‌صورت وسیله اعمال زور و فرمان‌های سلطنتی درآید. آنها با هرگونه بنیادی در جامعه مخالف بودند. (ادیبی، ۱۳۵۸: ۱۱۶)

در مجموع، در دوره محمدرضاشاه از سال ۱۳۴۲-۱۳۲۰، علی‌رغم همه فشارها و تضيیقات رسمی علیه دو رکن طبقه متوسط سنتی یعنی روحانیت و بازار، حضور آنها در مبارزه علیه حکومت و مدرنیزاسیون و سکولاریزه کردن شاه به‌طور فعال وجود داشت و روحانیت در جایگاه رهبری مبارزات سیاسی و بازار به‌عنوان پایگاه مردمی و اقتصادی نقش‌آفرین بود. (مهاجرنیا، ۱۳۸۳: ۲۵)

در نیمه دوم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، بازار که جایگاه اصلی طبقه متوسط سنتی بود به انحطاط گرایید و در مقابل، خدمت در دستگاه‌های صنعتی و اقتصادی توسعه پیدا کرد و تجار و کسبه و پیشه‌وران قدیم و مجموعه کسانی که بازار را تشکیل می‌دادند با همه نقش و تأکیدی که در حیات اقتصادی مملکت داشتند، نفوذ دیرینه خود را در اجتماع و سیاست تاحدی از دست دادند. میانگین نسبت حضور تجار و اصناف در پنج دوره اول (۱۲۸۵ تا ۱۳۰۲) در مجلس شورای ملی ۱۱ درصد کل نمایندگان مجلس و در پنج دوره بعدی (۱۳۲۰ تا ۱۳۰۴) ۱۱,۴ درصد بود که این نسبت در دوره بیست و یکم (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶) به ۷,۷ درصد و در دوره بیست و چهارم (۱۳۵۴ تا ۵۷) به ۶,۸ درصد تقلیل یافت. (بهنام و راسخ، ۱۳۴۹: ۴۹)

روحانیون همراه با سایر اقشار و طبقات جامعه تلاش گسترده‌ای برای تحقق اهداف ملی انجام دادند. تعداد بسیاری از روحانیون به‌طور علنی به نفع دکتر مصدق وارد عمل شدند. با دستگیری و تبعید امام به ترکیه تا سال ۱۳۵۶ روحانیون عکس‌العمل مهمی در مقابله با نظام سیاسی حاکم انجام دادند. در عین حال روحانیون مبارز حوزه‌های علیمه که رهبری امام را پذیرفتند به سیاست روی آوردند و سعی کردند با اقشار مختلف تحصیل‌کرده‌ها، روشنفکران و توده‌ای مردم رابطه برقرار کنند. (www.pajoohe.com)

استبداد نفتی، نوسازی و دموکراسی خواهی

این دوره را به تعبیری میتوان «عصر استبداد نفتی» نامید (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۷۹) که شاه با توجه به انجام اصلاحات ارضی، ضمن تقویت پایگاه خود در میان روستاییان، طبقه زمین دار را از صحنه خارج ساخته بود و از سویی با پیگیری نوسازی اقتصادی - اجتماعی در صدد یارگیری از طبقه متوسط جدید برآمد. ضمن ایجاد تحولات عمیق از لحاظ ساختار اجتماعی روستایی و شهری در ایران، موجب گسترش آموزش و بهداشت همگانی و به نوبه خود افزایش دوباره اقشار جدید جامعه هرچند در رابطه با الگوگیری از فرهنگ های غربی و شرقی و همچنین نحوه اجرای آن انتقادات فراوانی صورت گرفت.

در این مقطع با افزایش درآمد نفت، دولت توانست طی برنامه های پنج ساله سوم، چهارم و پنجم اقدام به توسعه امور زیربنایی به ویژه در بخش صنعت و خدمات و همچنین گسترش آموزش عالی کند. توضیح آنکه فرایند رونق مداوم اقتصادی در این دوره، از سال ۱۳۴۳ آغاز شد. محرک این رونق، ابتدا افزایش قیمت نفت بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۲ و همچنین رشد سرمایه گذاریهای خارجی بود. اعطای سهام کارخانجات دولتی به مالکانی که بر اثر اصلاحات ارضی به شهرها آمده بودند و نیز رشد صنایع دولتی در کنار نابودی شیوههای سنتی کشاورزی و کوچروی، دور جدید نوسازی اقتصادی - اجتماعی را نوید میداد. گسترش جادهها، راه آهن، افزایش مدارس و بیمارستانها و همچنین انجام طرحهای بزرگی چون ذوب آهن، جهت فرونشاندن عطش توسعه در میان قشر روشنفکر، در همین راستا ارزیابی میشوند. انفجار عواید نفت در اواخر سال ۱۳۵۲/۱۹۷۳ شتاب بیشتری به برنامه های پنج ساله اقتصادی داد که البته همزمان با رشد تورم و مصرفزدگی در جامعه بود (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۲۴-۳۲۵).

به طور کلی وجه تولید سرمایه داری در این دوره فراگیر شد. بر اثر این برنامه ها شمار اعضای طبقه متوسط جدید رشد چشمگیری پیدا کرد و «در عرصه سیاست و اجتماع، بورژوازی ملی در ۲۸ مرداد جای خود را به بورژوازی وابسته بخشید و این دوره، دوره رشد و ریشه دواندن «بورژوازی وابسته» است. از سوی دیگر، طبقه متوسط جدید با تمام تنوع ایدئولوژیک و با تمام قشرهای رنگارنگش، در حال گسترش است و «حق النفط» زمینه را برای بسیاری مسایل فکری و فرهنگی آماده میکند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۶۵)

از این منظر این عصر یکی از دورههای درخشان فعالیت فرهنگی و ادبی طبقه متوسط جدید محسوب میشود که در آن نویسندگان و شاعران، با استفاده از رفاه نسبی موجود و فضای

نسبتاً باز بوجود آمده، بهترین دستاوردهای خود را به بازار اندیشه روانه کردند. به باور بسیاری، این آثار به تدریج حوزه نفوذ گسترهای در جهت نقد استبداد و تقویت گفتمان مردمسالاری یافتند. هرچند دولت نتوانست این فضا را تحمل کند و در اواخر دهه چهل خورشیدی مجدداً سانسور شدیدی را برقرار نمود (شفیعی کدکنی، ۷۸، ۷۳، ۱۳۸۳: ۶۷-۷۹)؛ (سپانلو، ۱۳۶۹: ۸۴). به رغم این محدودیت اثرات فعالیت های فرهنگی طبقه متوسط جدید در شکل دهی به مطالبات مردمسالارانه این طبقه به ویژه از اواخر این دوره، نقش انکارناپذیری دارد.

شاهد مثال قوی این ادعا به اوج رسیدن اعتراضات اولیه علیه شاه، در سال ۱۳۵۶، در جریان برگزاری ده شب شعر توسط کانون نویسندگان ایران و انستیتو گوته آلمان است که عملاً به محل نقد رژیم تبدیل شد و در شب آخر اجرای برنامه همگی به خیابان ریختند که در جریان درگیری یک دانشجو کشته و چند ده نفر زخمی یا بازداشت شدند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۸۱-۲۸۲). این مسأله به خوبی بیانگر موقعیت اثرگذار روشنفکران، به عنوان بخش مهمی از طبقه متوسط جدید، در شکل دهی به مطالبات عمومی در غیاب احزاب مستقل است. (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۳).

سیاست رسمی آن مبتنی بر جذب و حل قشرهای جدید جامعه بود و نه پذیرش و پرورش آنها. با این اوصاف رژیم در حقیقت دست به یک توسعه نامتوازن زده بود. (امری که از دید بسیاری از تحلیل گران از جمله علل وقوع انقلاب اسلامی محسوب میشود). این امر تا حد زیادی موجب گسترش تحرکات زیرزمینی و اقدامات مسلحانه شد. به عبارت دیگر سرکوب هرگونه فعالیت انتقادی طرفداران گفتمان مردمسالاری در قالب احزاب موجب شد که با شکست راههای متعارف برای مخالفت با رژیم، راه برای ارایه نظرات و یا انجام روشهای غیرمتعارف باز شود. به طور مثال با شکست جبهه ملی دوم در کنار گروههای طرفدار تشیع و یا دیگر سنن ایرانی، گروههایی با الهام از روشهای مبارزان مارکسیست به ویژه در ویتنام و فلسطین دست به اقدامات چریکی زدند «کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۸۵». به عبارتی گروههای چریکی (اعم از مسلمان یا مارکسیست) هنگامی که ظرفیت لازم برای برقراری گفتگو را در رژیم ندیدند به جای استفاده از تجربیات دوران مشروطه، تحرکات مسلحانه چپ را الگوی خود قرار دادند. در کنار این مسأله، بی توجهی به اعتقادات مذهبی مردم و رفتار اهانت آمیز رژیم با روحانیان این تضاد را تشدید کرد.

در این دوره دو سرشماری انجام گرفت. در سال ۱۳۴۵، جمعیت ۱۰ سال به بالای کشور، ۸۱۷،۹۹۹ نفر گزارش شد. که ۱۳۴۵ به بعد جامعه ایران از ضریب بالایی در رشد کمی افراد تحصیل کرده برخوردار بوده و در مقایسه تعداد فعالان بخش اقتصادی بخش خدمات رشد چشمگیری، برخلاف بخش های کشاورزی و صنعت داشته است که این مسأله نمایانگر تقویت بدنه اجتماعی طبقه متوسط جدید ایران است (حسین زاده، ۱۳۸۷: ۲۴۷ و ۲۴۸).

نکته حایز اهمیت آنکه، آنچه باعث شد مردمسالاری و اصول لیبرالیسم تا این حد برای طبقه متوسط جدید ایران اهمیت پیدا کند و خواستار تغییر نظامی شود که خود به نوعی ریشه در آن داشت، این بود که هرچند در خلال سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، اصلاحات و نوسازی گسترده ای در تمام شؤون کشور رخ داد، اما تحکیم قدرت دربار و نظامیان از یک سو و غفلت از توسعه سیاسی و بیتوجهی به عوامل فرهنگی و مذهبی جامعه از سوی دیگر، موجب سستی پایگاه اجتماعی و مشروعیت سیاسی نظام حاکم و از آنجا که دیکتاتوری به معنای نحو تمام آزادیهاست - جدایی طبقه متوسط جدید برآمده از آن شد. حتی اعطای دیر هنگام پاره‌های از آزادیها و اصلاحات سیاسی گردید. این انگیزه‌ها به خصوص پس از تأسیس حزب رستاخیز توسط شاه که میخواست در عصر تکثرگرایی، با یک حزب، ایران متکثر را اداره کند، جوشش بیشتری یافتند. به ویژه آنکه با رشد کمی طبقه متوسط جدید، تعداد هواخواهان گفتمان مردمسالاری نیز بیش از پیش افزایش یافته بود. از این رو طبقه متوسط جدید با تحركات و کلا و روشنفکران، خواستار رعایت حقوق بشر و بازگشت به قانون اساسی مشروطه این که شاه سلطنت کند و نه حکومت - وارد عرصه شد. طرح این خواسته‌ها که به صورت کاملاً مسالمت آمیز بیان میگردد، بار دیگر اثبات نمود که نخستین مطالبه طبقه متوسط جدید پس از قوام یافتن و رفع نیازهای اولیه، دموکراسیخواهی است. در نهایت نیز اعضای این طبقه با همین مطالبه نیز در ائتلاف با سایر گروهها و در همراهی با سایر خواسته‌ها، به‌ویژه اسلامخواهی، تحت رهبری امام خمینی^(ه)، و با شعار مشترک «جمهوری اسلامی»، سلطنت پهلوی را سرنگون ساختند که البته بررسی و تحولات عظیم انقلاب اسلامی ایران خود مجال دیگری می‌طلبد.

سیاست نوسازی، بی ثباتی سیاسی و فروپاشی حکومت پهلوی دوم:

در دو سال آخر عمر حکومت پهلوی با فشار رئیس جمهور دموکرات آمریکا، کارتر، برای آرام کردن گروههای اپوزیسیون و نیز تلاشی برای کاستن فشارها، شاه، سیاست فضای باز سیاسی را

در پیش گرفت؛ البته این بار نیز مانند دوره قبل (آغاز دهه ۴۰) که همین سیاست اعمال گردید، نتایج آسفباری برای حکومت به دنبال داشت، چراکه نیروهای مخالف، فرصت بهتری برای ساماندهی و صف آرایی در برابر حکومت پیدا نمودند. تمام تلاش های حکومت برای عقب راندن نیروهای مذهبی که در رأس اراده سیاسی جامعه، نماد براندازی حکومت بود، با ناکامی مواجه میشد، از مهمترین علت های این امر، نامشروع بودن حکومت پهلوی بود که به جای نوسازی دینی و کسب رضایت نیروهای مذهبی، کمر به انزوای سیاسی و کنار نهادن آنها گذاشته بود. ایدئولوژی های حکومت پهلوی معتقد بودند که ضعف جامعه مدنی در ایران و قدرت مطلقه حکومت از یک سو، و تقویت جناح های منزوی و سازشکار، موجب می شود که مخالفان سیاست دینی نتوانند طرفدارانی در میان مردم پیدا کنند و این امر، منجر به چالش درونی حکومت شاه خواهد شد.

گرایش های دین مدارانه و تظاهر به آن، از طریق سیاست دینی اعمال میشد تا مشروعیت داخلی تداوم یابد. حکومت میبایست به گونه ای روشن با تعامل یا آن را مییافت، یا تضعیف و در صورت امکان نابود مینمود، یا با آن به مصالحه میرسید که البته ناکام ماند (ازغندی، ۱۳۸۶: ۱۱۵).

ایدئولوژی شاهنشاهی در دنیای مدرن با الگوهای نوین حکومتی در جهان، همسو نبود. واگرایی در نقطه مقابل همگرایی، نشان دهنده عدم تعادل میان علما و نهاد سلطنت یا دین و دولت بود که در تداوم خود، شکل تهاجم گرفت، زیرا ارزش های ترویج یافته از سوی سلطنت و دولت با ارزش های مورد حمایت و توصیه دین و علما تعارض داشت (لکزایی، ۱۳۹۱: ۵۵). از مهمترین زمینه ها و دلایل پیدایش، فراگیری، تداوم و شدت روحیه انقلابی همگانی در ایران، می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- گسترش آرمان وضع مطلوب و بازگشت به خویشن ناشی از تلاش های گروه های مذهبی، به ویژه از ۱۵ خرداد ۴۲؛

۲- تکیه بر آرمان های اسلامی ایدئولوژی تشیع که حس پرخاشگری علیه ظلم و مبارزه در راه خدا و در نهایت شهادت طلبی را در پیروان خویش زنده نگه میداشت؛

۳- قاطعیت و اعتماد به نفس رهبری انقلاب.

۴- نارضایتی از وضع موجود که ناشی از ویژگیها و اقدامات مختلف حکومت شاه تأثیر کاریمایی رهبری امام خمینی از طریق فرایند جانشین سازی بود.

به عقیده حمید عنایت، انقلاب اسلامی، ناشی از سستی در روشهای سنتی اعمال قدرت و نیز تزلزل در معیارهای تشخیص اجتماعی افراد بوده است. عنایت، فروپاشی خانواده های بزرگ، مهاجرت روستائیان به شهرها، آداب و ارزشهای ناشی از صنعتی شدن و عدم توازن میان تجددگرایی ناقص و سطحی را از یک سو، و ارزشهای سنتی جامعه را از سوی دیگر در تغییر نظام سیاسی دخیل می داند. به نظر وی، نخبگان تحصیلکرده، یکی از علل اصلی کندی پیشرفت کشور را پایبندی به ارزشها و عقاید سنتی میدانستند که اسلام شیعی یکی از مهمترین منابع آن محسوب میشود. این «احساس حقارت» به عقیده عنایت در میان بسیاری از مردم - چه فقیر و چه غنی - وجود داشت (کاظمیان، ۱۳۸۴: ۶۴)

میشل فوکو در فرآیند انقلاب اسلامی ایران، تولد و ظهور نوعی از حکومت و تقسیم قدرت را مییابد که پدیده ای نوظهور در دامن اسلام محسوب میشود. فوکو، «معنوی تگرایی سیاسی» ایران را به عنوان محور و قطب اصلی انقلاب اسلامی ایران تبیین نموده؛ (فوکو، ۱۳۷۷: ۵۶)

ماهیت و جوهره اصلی انقلاب اسلامی ایران، اسلام و آموزه های مکتب تشیع است. علما و متفکران مذهبی به پیرایشگری فرهنگی دست یازیدند و با بازنگری و احیای مفاهیمی مانند ولایت فقیه، شهادت طلبی - که عناصری فعال در سنت و فرهنگ شیعه محسوب میشوند فرهنگ مبارزاتی و اعتراضی جدید را پایه ریزی نمودند که خود موجب فعالیت کنشگران اسلامی گردید. این تلاشها، حکایت از نگاه جدیدی بود که در حوزه مذهب پیدا شد و درصدد پیوستگی آن با سیاست و ارائه اسلام سیاسی بود. ارزیابی مجدد اصول، خود به تنهایی یک جنبش رادیکال و حتی مدرن به حساب می آمد (مقصودی، ۱۳۸۶: ۲۵۵)

نتیجه گیری:

تحولات اجتماعی - اقتصادی، طبقه متوسط جدید و بی ثباتی سیاسی (۱۳۴۴-۱۳۵۷) همان گونه که عنوان شد، در الگوی نظری هانتینگتون در باب نوسازی، توجه ویژه ای به تبعات نوسازی و توسعه ی اقتصادی توسط رژیم های اقتدارگرا شده است. او بیان می دارد که توسعه اقتصادی باعث تغییر و تحولاتی اساسی در ساختار اجتماعی و نیز ارزش های جامعه ی سیاسی می شود که یکی از مهمترین تبعات آن، شکل گیری و گسترش طبقه متوسط است. از نظر او در هر کشوری نیروهای دموکراسی خواه از درون طبقه متوسط برمی خیزند و ایجاد تقاضا برای دموکراسی و تحولات سیاسی - اجتماعی فراگیر را رهبری می کنند. اگرچه طبقه متوسط در

ابتدای شکل‌گیری خود نیروی مهمی در جهت بی‌ثباتی نیست، اما به مرور زمان و با افزایش کمی آن و غلبه‌ی عددی بر نیروهای دیگر جامعه، خصوصاً کارگران و دهقانان، به نیرویی عمده در جهت بی‌ثبات‌سازی جامعه تبدیل می‌شود و حکومتها را به فکر چاره‌ای برای حل تقاضاهای آنان وادار می‌دارد؛ برخی درها را برای این آرمانها و اهداف طبقه متوسط می‌کشایند و در روندی مسالمت‌آمیز به چرخش نخبگان تن می‌دهند و برخی دیگر به سیاست سرکوب روی می‌آورند و در نتیجه اگر از توانایی بسیج منابع بالایی برخوردار باشند، در این راه موفق می‌شوند و برای مدتی ثبات و آرامش را به کشور باز می‌گردانند. اما گروه دیگری از کشورها که ایران دوران محمدرضا پهلوی هم در این دسته جای می‌گرفت، نتوانستند به صورت مناسبی به تقاضاهای این گروه پاسخ گویند و در نتیجه آن را به یکی از عوامل عمده‌ی بی‌ثبات‌کننده در درون ساختار سیاسی خود تبدیل کردند.

این روند سیاسی تا روی کار آمدن کندی دموکرات در آمریکا ادامه یافت. به رغم میل باطنی شاه برای حفظ وضع موجود، با اعمال فشار کندی مبنی بر ایجاد فضای تنفسی و لزوم اجرای اصلاحات چندگانه در ایران، فضای باز سیاسی فراهم آمد. آمریکا با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک حساس ایران در منطقه پرتنش و نفت خیز خاورمیانه و همجواری با اتحاد جماهیر شوروی برای ایجاد سد نفوذ در برابر کمونیسم، و با اهدافی سیاسی و اقتصادی که تأمی‌نکننده منافع آنان بود، با تشویق شاه به پیاده کردن اصلاحاتی که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود، مبادرت کرد.

با ایجاد فضای تنفسی در اوایل سال ۱۳۴۰، تشکلات سیاسی و نخبگان فکری غیررسمی و خارج از دستگاه قدرت حاکم، امکان ابراز وجود پیدا کردند. حکومت پس از عملیاتی کردن اصلاحات خود، با موج اولیه اعتراضات مردم در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روبرو گردید. می‌توان گفت که تعارض بین ملزومات توسعه وابسته در ایران و ساختار نئوپاتریمونیا ل قدرت که با ظهور و قدرت‌یابی طبقه متوسط جدید مخالف است، سبب شد اعضای طبقه متوسط که می‌بایست در روند توسعه وابسته نقش پایگاه اجتماعی رژیم توسعه‌گرا را ایفا کنند به درجات مختلف در نقش معارض با آن رژیم ظاهر شوند. در این میان رژیم آشکارا به دلیل ویژگیهای برشمرده، از رشد جامعه مدنی و مشارکت مردم در سیاست که پایه برنامه‌های توسعه به شمار می‌روند؛ جلوگیری می‌کرد. از دیگر سوی مشارکت کنترل شده و هدایت شده به دست رژیم به دلیل نداشتن پشتوانه مردمی مطلوب شاه بود. همسوی چنین سیاستی رژیم از هرگونه آزادی

سیاسی و مشارکت همگانی در امر سیاست و تشکیل احزاب و نهادهای مدنی جلوگیری کرد. این امر تضاد آشکار بین روند نوسازی و ملزومات آن و ساخت قدرت در ایران و خصائص نئوپاتریمونالی آن بود که در نهایت موجب رویارویی طبقات مختلف خصوصا طبقه متوسط جدید با حکومت گردید.

در مجموع، خطای راهبردی محمدرضا شاه پهلوی و دستگاه سیاست ساز او، در ایجاد تحولات اجتماعی و آموزشی و گسترش کمی طبقه متوسط جدید و عدم توجه به خواسته‌های سیاسی آنان، سرانجام شرایطی را به وجود آورد که نزاع میان نظام سیاسی حاکم و این طبقه را حتمی می‌نمود. سیاست سرکوب به عنوان راهبرد پهلوی دوم در قبال این گروه، سرانجام بخشی از احزاب و گروه‌های متعلق به طبقه متوسط جدید را متقاعد کرد که پذیرش قواعد حاکم بر نظام سیاسی که معطوف به حل مناقشات در عرصه عمومی است، دیگر از کارایی برخوردار نیست و باید راه جدیدی یافت. برخی از آنها بدون هیچ تردیدی دست به اسلحه بردند و مبارزه مسلحانه در پیش گرفتند. برخی دیگر فرار را بر قرار ترجیح دادند و گروهی نیز اگرچه همواره در رویگردانی از قواعد حاکم مردد بودند، اما در بزنگاه انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ تردید را کنار گذاشتند و به صف مخالفان پیوستند. در نتیجه، عدم توجه رژیم پهلوی به تقاضاهای این گروهها، تمام روزه‌های بازگشت ثبات را مسدود کرد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۸). **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه کاظم فیروزمند و محسن مدیرشانه چی، تهران: نشر مرکز.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۶). **نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**، تهران: نشر قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). **ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران**، تهران: ناقد.
- جنیدی، رضا و ملائی، مسعود (۱۳۹۸). «راهبردهای مبتنی بر قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در مقابله با قدرت هوشمند ایالات متحده آمریکا»، **فصلنامه راهبرد سیاسی**، دوره ۳، شماره ۸، صص ۶۵-۸۹.
- چهرآزاد، سعید (۱۳۹۸). «وانموده های سیاستگذارانه پسا دفاع مقدس در حیطه روابط خارجی ایران»، **فصلنامه مطالعات دفاع مقدس**، سال ۵، شماره ۴، صص ۱۲۷-۱۴۴.
- حسینی، حسین (۱۳۸۱). **رهبری و انقلاب (نقش امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران)**، تهران: انتشارات عروج.
- حسینی زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۷۹). **انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن**، تهران: نشر معارف.
- خدابخشی، لیلیا؛ ازغندی، علیرضا و هرمیداس باوند، داوود (۱۳۹۸). «بررسی مقایسه‌ای راهبرد ایران و عربستان در بحران سوریه با تکیه بر نظریه نواقع‌گرایی»، **فصلنامه مطالعات دفاع مقدس**، سال ۵، شماره ۳، صص ۲۱-۴۷.
- دادلی، جerald (۱۳۶۸). **پیشگامان توسعه**، سیدعلی اصغر هدایتی و علی یاسی تهران: سمت.
- ذولفقاری، مهدی و دشتی، فرزانه (۱۳۹۷). «مؤلفه‌ها و ظرفیت‌های قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در دیپلماسی فرهنگی»، **فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، دوره ۸، شماره ۲، صص ۱۲۷-۱۵۴.
- شاعری، احمد (۱۳۵۰). **عصر همیشگی شاه و مردم**، تهران: بی نا.
- شیخی، الیاس (۱۳۸۲). **رهیافتی نو در تبیین چرایی انقلاب اسلامی**، اصفهان: نشر دادیار.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵). **جامعه‌شناسی اپوزیسیون در ایران**، تهران: نشر قومس.
- کاظمیان، مرتضی (۱۳۸۴). **نظام سیاسی، بحران هژمونی و اقتدار**، تهران: قصیده سرا.
- فوران، جان (۱۳۷۳). **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- فوکو، میشل (۱۳۷۷). **ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟**، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: هرمس.
- مشیری، فرخ (۱۳۸۴). **دولت و انقلاب اجتماعی در ایران**، تهران: انتشارات قصیده سرا.
- مقصودی، مجتبی و دیگران (۱۳۸۶). **تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۵۷)**، تهران: نشرروزنه.

لک زایی، نجف (۱۳۹۱). تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ب) منابع انگلیسی

Abrahamian, E (1992). "Strutural Causes of the Iranian Revolutinary", **Middle East Research and Information Project Reports**.

Avery, Peter (1996). "Balabcng Factor in Irano - Islamic Politics and Society" **Middle East Journal**, Vol 50, No 2, Spring.

Bill, James (1972). **The Politics of Iran: Groups, Classes and Modernization** Columbus, Merill.